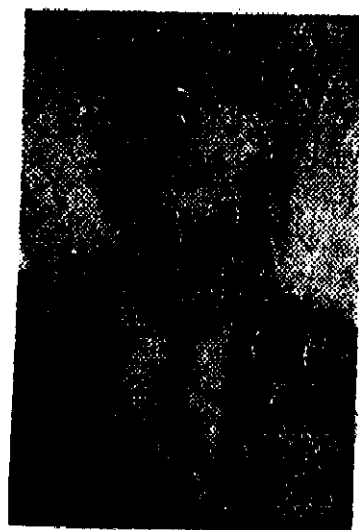


## حیرت خیامی



صبح بر نائی گذشت و شام پیری در رسید  
هیچ صبحی نیست آری کز پی آنرا شام نیست  
شام پیری نیز خواهد رفت و مرگ آید فراز  
هیچ آغازی نمی یابی که اش انجام نیست

کوسفتندان را یکبار دو خورد و گرسنه است  
هیچ گرگی خیره تر زین خاک خون آشام نیست  
هول شام مرگ و فکر روز رستاخیز را  
گاهی از سر واکنم اما دلم آرام نیست  
از رموز آفرینش هیچ کس آگه نشد  
حیرت من هم درین وادی کم از خیام نیست  
مرغ جان تا بر بریزد در کمین گاه سپهر  
اختران جز دانه نبود که کشان جز دام نیست  
از حکیم ارنام مانند این نشان کودکی است  
خود حکیم است آن که در بند نشان و نام نیست  
گر حقیقت نیست در ادیان نمی گویم که هست  
ور حقیقت هست جز در مذهب اسلام نیست  
کیه ای زندگی مستی بود گفت آن حکیم  
راه دیگر در رهائی از غم ایام نیست  
هر زمان پیش آیدت می درکش و خرسند زی  
شادمانی را و می را، موقع و هنگام نیست  
روی ماو پای محبوبی که در چشم «حیب»  
خوب تر، زیاتر از آن چهره و اندام نیست  
قطعه است این باغزل؟ نی قطعه باشد نی غزل  
از پریشان طبع من جز چند بیتی خام نیست

\* آقای استاد حبیب یغمائی مدیر نامه ادبی یغما. از شاعران و ادیبان گرانمایه معاصر.